

همچو بقای عالم بعد از همدی نسبت بزبان سابق بر تباری بسیارند ...
از امارات متوسطه یکی غربت اسلام و تخریب او ...
التزام احکام شریعت

نماز خراف و عظام این سبخی سراوانا ...
نمانند این اوصاف

اخرجه الترمذی

نماز و ...

غربت و ...

ولا خوش

سوم از مجلد ثانی

بحدی که اندک گوی

علی آنه الصلوة وال

بعالت انشای کذب جلوه

زمان اکبر و جهانگیر بود و زمانه این هر

چنانکه بنده می از آن در ذکر اکبر پادشاه بر زبان هم

پاس اسلام داشتند اگر چه حق اسلام چنانکه پید او انباشند و لهذا مکاتب حضرت ایشان عموست از ذم بدعت و انتصار سنت

و تحذیر زوق قیامت و حق نیست که در حدیث آمد نمی آید بر امت من هیچ روز نه مرا آنچه بعد اوست بدترست از دوزخیم

النجاری و روایت کرد طبرانی در معجم کبیر از ابو الدرداء رضی الله عنه مروی است که هر سال در کوفه میروید و در روزی خیر و زیاده

میشود شش ماه و چهل روز است از این عبادت که نیست هیچ سال که پیدا میکنند مردم در روی مدینه و حق میباشند سنخه را تا آنکه

بمیرد سنت ما و زنده شود بدعتها و ترمذی از انس روایت کرده که نیست هیچ سال که پیدا شود بدعت بدترست از

تا آنکه ملاقات کنید شما بارب خودم از آنس آمده که نمی آید بر شما هیچ سخن روزی مرا آنچه بعد اوست بدترست از

تا آنکه ملاقات شود با پروردگار خود از آنجمله بخاری و احمد و النسائی و غیره روایت کرده است که هر سال در کوفه میروید و در روزی خیر و زیاده

کاتب حروف گوید مفهوم این روایات چیز نیست که هر فردی بصیرت از جهت خود دیده عقل خود از مورد دست و پیکر

توان یافت که در راسته در صدق این تجربه باشد روایت است از علی سید الشهدا که فرمودند آنحضرت سلم نزدیک است

بیاید بر مردم زمانه که باقی نماند از بین سلام مگر نام و از قرآن مگر نقش سجده ای ایشان آباد باشند و لیکن میرا

از هدایت فقیهان ایشان بدترین کسی باشند که میرا دریم آسمان است ز فرود ایشان فتنه بر آید و در ایشان

باز گردد و اخرجه بیست و بن عدی گویم مصداق تمام این حدیث زمانه است که در آنم چه در نیوقت در بعضی بلاد

آبادی مساجد از زبان و مدارس از طلبه علم و مشایخ از طبع کتب بین و تذکره مسان و رسائل شرعی و کثرت

باک و شستنش انتهی یعنی از صلحی هر یکی بعد و گیر می میرود و در این است نسبت به باقی و آنکه می مانند بدان اندک ایستاده
را هیچ قدر و اعتبار نزد حق تعالی نیست

نه از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرفوعاً

سر بشیر و ذراع پدر را ع تا آنکه

و اگر ایشان نبود

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

از عید

آمده که فرموده

اگر

سپ

بن عمرو بن

انکان بهم من انی

هرگز ای نبی بکلم الناس

بافضاری عهد و شرف

این مسلمان نیست قیام

کنید در حفت جانم و شبانگاه

پوشید خانهای خود را بلباس چینه

فارغ باشیم از کسب معیشت برای عبادت

کما حکایت از نعمت در رفاهیت اسراف بلباس طعام مسکن و امروزی

حق با شنند و درینجا اشارت است بفضیلت فقر و حاجت بر غنا و نعمت و تغیر است از فضل بسوی ادنی و تصدق

این حدیث نیز از خلافت معاویه رضی الله عنه تا امروز موجود است و روز افزون چون نیز در حقیقت از علامات قیامت

ست و گفت حدیثی از رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه می شود مرد را چه حال و روز است یعنی در کار و بار معیشت

و چه عیب یک است و خوش رو و خوش زبان و فصیح و چه غیب چیست و چنانکه است و نیست در دل وی مقدار و آن

خردل از ایمان یعنی این صفات در عرف مردم در خلل گمان اند در حقیقت با اعداء ایمان هیچ محض اند چه معتبر است آیش

بتقوی و ایمان است نه باین و آن و این مضمون هم در در با اهل دوت بر وجه کمال مشابه میشود و جمعی از علماء سوره دنیا

طلب هم درین غفلت گرفتار اند و از حقیقت علم خود موقوف از وی بر کنار دنیا وجه همت خود ساخته اند و عقبی را پیش

انداخته باریا و سحر چنانکه باید و شاید خسته اند و آبروش خود پیش بل ایمان در ریخته حفظنا الله تعالی عن جلیعیم عایشه

رضی الله عنه از آنحضرت مسلم روایت کرده که فرمود اول پیر می شود که می شود یعنی متغیر می شود و در اسلام خمر است گفتند با وجود

آنکه خدا حرام است و من بدان کرده فرمود نام می نهند آنرا بنام پیر خمر و حدل میسند آنرا روادندارجی یعنی به تبدیل نام

میخورند چنانکه بنیاد مشرب یا با انهم و به العسل یا شرب الحماحیم یا از عسل برنج و غیره سازند و گویند خمر نام آب

انگور حرام است نه مستی دارد و این آب انگور است که خمر باشد و نمیدانند که هر چه مسکر است حرام است انگور باشد یا چیزی دیگر

و این تقوی و محنت و تنبیه است باین و نوعی است هر چه درین است بر نفسی حکم ملک عالم و درین قبیل است آنچه کاتب

مار و قتی که با او

شود کاسه دیگر و

ز از امر و ز زیراک

در تنبیه یا تنبی التبارک

فضیل عیاض میفرماید که آرزو مندم که بسیار شوم تا مرا بنماز جماعت این ظاهر پرستان بمعنی رفتن بشود و چنان بزرگ
 و منت سترگ بر خود پذیرم ازان کس که بر سن گذر کند و سلام نکوید الحق بر بی خردی که از تنهایی متنفر بوده بصحبت
 این دورنگان نکو سیده خویلا به گران پر خاش جو مانوس بودنش مدام رنجور باشد و جانش از عیش و عافیت دور
 محبت این قوم بی طبع نباشد و اخلاق این جماعه بی غیر من نبود سلاطین همه از طریق عدل و انصاف دور و در راه جلد سرت
 باده نخوت و غرور عمارات و قصور این گروه قیصریت و کاخ دیوان این قوم کسری و مرکب سنگینها قارونی و
 قاجاق اینها فرعونی و اخلاق و طبایع این جماعه نمرودی و سفره و خوان این مردم خاکانی و مذہب بن این فرقه شیطان
 نه اخلاق اینها محمدیست نه اوضاع مصطفوی و امرا و حکام همه زبون کیش و مطیع کیش و پیوسته در تکاپوی آن باشند
 که ترقی و سرکشی نهی صوت بند و تادست ظلم و جور بمال و پناوس خراج گذاران دراز کرده شود و تصرف در ممال
 معصومان و آزردن دل مظلومان کار ایشانست و با دیگران بیخود غرور و سیاستهای بیجا شعار ایشان حال همه زبون
 سبوت و بدست که حصول مطالب در بر مطالب قاصد و مقدم دانسته و تر با ملک با مان رعایا کوشند و کار بجای
 رسانند که خونبار بکنند و و خانهها خراب گردد و در فقر می گردن خزانه سرکار و بر گردن خاندان خود کمر بستند و اگر
 آتش قدر ارتقا یاد بابت بیرون اطلاق می کنند و بی بر دین هیچ دهند و حکم شیطان را بر حکم سلطان مقدم دارند و بی
 فقر و متصدیان سرانگشته و در فکر رفتن رستوت مصروف و بدر و کونی و حق یونسی استغوف سعادت را
 نه از منزل از پیش خود بران و شفادت راه بکنند بسوی خود شدند از باب مذہب بی نوبت و بی انصاف
 ستودن و با گردان آن همه گانه رخت در رخایت ناله نمانند و کاسته سراناشکنند و آقعه نویسان
 سراپا میس که در حضور پادشاهان و وزیران و اسیاسان در حفاقت و کفیات مدینه را لباس باطل می پوشانند
 و کذب و صورت صدق جلوه دهند از راه شوم سعی بصوبه ازان و هر سه حقه تاد مار طاق نسبان
 کز دست زانده انش الامر بیان واقع اغراض کنند و از عیب نهر و شر و نساد هرگز بکفورت نویسند و این حرکت
 ناشایان باعث برمی معاملات و ویرانی ملک استمال تاوه نساد و نساد طرق و شواج و موجب رنگری تجا
 و قتل مسافران و سرور دین و بیادوی نوامیس خاص و عام میزد و کار بجای می رسد که زار باب ترقی و طغیان هر
 سری سرداری و هر دینی در بار می شود و روندگان را در عبور حاصل و قطع منازل کام اولین بزرگین گشتن
 مایه نزار این قلعه و استواریت صد هزار خون و خنجر می باندند این انصاف دشمنان که بطمع یکدانه برق خرمن
 و چون باد مهربان بود ای برگی آفت چمن مردم اگر کسی بحصول فرسندی و استرفضای این جماعه ضاله نکوشد
 و بیخ از رشوت بقدر حوصله فراخ این اسعاب حیستان نندارد از خبث باطن شرارت جلی بگرم ناکرده اش متهم
 ساخته امری را که اصل با مکان استانی نداشته باشد نسبت بان بیچاره در نظر حکام جلوه داده از منصب خد
 معزول نمایند و بلائی معصب و را بسلا آوردند و در محفل خود نشل زنند که تا زبانه بیابو عبرت بتازی است قصه
 موالی همه ناقصان و مانی همه بداندیشی مطلبها فوت و نامراد و پشیم صحبتها بشکاف و نفاق و در معرض خرا

هر چه بد و شیطان سینه با مال کینه تا دلها از سماع که درت گنجینه با همه از سر و مهری در کینه جوی یکدیگر گرم نه از خدا
 ترس نه از رسول شرم محبت دلی تا پدید آشتیها دیدید چرخ اتحاد و یگانگی بی نور از دیده دور از دل دور
 تکلیفی گفته بهترین مردم کسی است که او را تیار نموده اند در داد و ستد اگر تامل بکار رود از جانبین بجز بد معاقلی
 مشاهده نمیشود ساهورا قصد آنکه همه اندوخته مدیون را در حساب و بگیرد مدیون را چنین خیال در سر که اصلش را
 بازند و بد چه جانی سود تلخ همواره در افزایش قیمت سماع خود با انواع مکان و میل ساعی و مشتری درک داد
 بازار بهر از کرد و فریب صدد و داعی هر یک از جانبین در زبان دیگری فکر سود خود دست و جذب حق دیگری مقصود
 خود اگر چنانچه بیمنی راه یا بدستی رنجور گردد و آن مریض جویای تندرستی شود هر فرقه و هر گروه حاضر آمده بطریق مراد خود
 سخن گوید و گرمی دکان خود جوید طبیب بقانون مکاند پیش آمده منفع و مسهل تجویز کند و برای منفعت خود اجزای نسخ یا
 از عطار خود گرفتن گوید و سجونات در خانه خود طبیب ~~در~~ گوید این مریض از احتراق خون عارض گشته اگر فلان گ
 کشاده نشود احتمال انواع رنج و بیماریهاست و غریمت گرا سبب جن و پری ظاهر کند و تعویذ بگوید و قول افسون گریه نماید
 سحر و جادو کرده است و اظهار منجم اینکه کوکب نفس بطالع او ناظر است المختصر هر یک را بضرر و انتفاع خود کار است و
 فکر گلو نشردن بیماریها تا قاصد و حوصله تا سنگ درستان ضعیف و دشمنان قوی نتایج بدی نقد و شرمینگی
 مفقود است آنچه باید و موجود است آنچه نشاید زمانه باین کار نشاودان و روزگار باین طرز تازه رو و خندان اسحق
 فلک تا توان بین اگر غویبی را روری بعد از آشتی بسیار دایمی مبتلائی اندوه میدارد و اگر ماهی تهمت آلود شادی نماید
 سالی در زانو و حزن و ملال می نشاند و زمانه غمز و روزگار تا ساز کار که شادی او غم اند و دست و شربت او زهر آلود
 اگر خاطر کسی با سودگی نماید نگذارد که بر او دل از آن بر خورد بلکه پیش از آنکه بر سویی خود فزونی شود و نفس است کند
 او را از سخت حلاوت حیات بر تخته تلخی حیات جادو دیده تا از و گریان و سینه تا از و بریان جگر تا از دست او کباب
 و خانه از سیل طغیان او خراب بدم را اگر با هم نشسته بیند در ساعت سنگ تفرقه در میان اندازد و ملول طبعی را اگر
 نفس از بسم نصیب بخشد عمری خون بگریاند ~~عمر~~ و نیار باقایی نیست دیدی غنچه یا یک بسم کرد و عمرش در برینانی
 گذشت هر و ضیح و شریف از جور این گردون جویای داد و هر شیخ و شاب زبیدادش بدم ناله و فریاد زبان
 بعضی مثل من در و مند بقتضای کمظرفی طومار شکوه را ترجمان و دل برخی از وسعت حوصله با وصف خاطر ناشاد مهر سکو
 بر زبان از دون نوازی چرخ سفله پرور کار بجای رسیده که اگر یک بلهی خواهد در روزی هزار کس را رنجور سازد
 و اگر هزار عاقل برای راحت یکتن سعی بکار برند احتمال ضعیف است که نسیه شود و در ساعتی هزار صحیح را سقیم توان کرد و
 در مدتی اگر تخیل تندرست شود از سختیها باید شمرد اسباب جمعیت که بساها اندوخته گردد و در یک لمح بر باد رود و عا
 که بعد سال تعمیر کنند در روزی خراب کردن تواند بوستانیکه باقسام فواکه و انواع گلها ترتیب دهند و یک ساعت
 میسوانا سبب بر کنند همچنین هر چه در آن انتفاع متصور باشد در زمان ممتد باجد و جهد فراوان دست دهد و آنچه بر عکس
 مرد بوز و دجهوه گر شود در سجونات فائده کمتر و در سمیات اثر بیشتر تا مدت حرکتی زخم هم رسد و در زمان دراز القیاب

پذیرد و در نجوم آنچه مطابق واقع شود کسوف و خسوف است و در خواب آنچه دیده شود اثر آن بر او مترتب گردد
 جمعیت از هزار یکی را حاصل و پریشانی از یکی تا هزار واصل پریشان را جمع ساختن مشکل و جمع را منت کش کردن آسان
 ترند و را میتوان کشت کشته را زنده توان کرد و غرض در هر حال امید کمترست و بیم بیشتر و پائی رجا پست است و قدم خوب
 بیشترست **سیر** در هوا با او تمنا کردیم مثل یان در هر راه گذر تر و یک است و قوت عاقل همه خون جگر و غذای احمق شیر
 و شکر دیانت از لایبی حکم راستی دارد و خیانت از قراط بدروغ مینماید و در حقیقت قدر دان دیانت از دیانت دار هم نایاب
 است و خریدار خیانت از خائن افزون تر بهیهات سرتاسر عالم که نگاه کنی نه کار فرمای دیده میشود و نه کار گذاری بشنیدن
 می آید و اگر برسم شاذ و نادر در جهان بوده اند از گردش فلکی نه کار فرما را کار گذار بدست می آید و نه کار گذار را کار فرما
 میسر میشود و متیب از بچوبری نایب همیشه در بیچ و تاب نایب از بد گوهری میبندد ستم چکر کباب سو ظن در خاطر نایب
 جاگر فیه اگر کسی مینامی سر که در بخل داشته باشد کیت که بروگان شراب ننگند و اگر مردوزن یکجا معاینه شوند ظن هر کسی
 غالب بفساد شود پسر صاحبی را اگر بپلوی پدر هم بیند از خبث باطنی این را فاعل و آنرا مفعول قیاس کنند و اگر
 مرد پر سرز کاری کسوت اهل شرع بنظر آید او را با کار و مزد دانند راستی پیشه را ساده لوح و نادان خوانند و در
 کردار و شیطان سیرت را پلینت و عاقل گویند و اگر در شخصی هزار هنر بیند و یک عیب آن هنر را چون عیب خود پوشید
 دارند و عیب و را بمثابه هنر خود چون بلبل هزار داستان هزار زبان ظاهر کنند هنر یعنی را عیب خجسته و عیب بینی را هنر دانند
 غافل از آنکه هنر دیدن هنرست و عیب دیدن عیب محققان گفته اند عیب دم نمودن عیب دم نمودن است همیشه کنون
 خاطر این تیره در زمان آنست که فینه کسی یافته شود و همای کسی بدست افتد اطمینان و لهای مردم بجای راه یافته که در معا^{لات}
 دنیا و لعل و لب این هرزه سرا بخورد دل متوجه شوند و اگر از راه محمادت گاهی بنماز قیام نمایند دل را بمنصوبهای خود
 مشغول سازند و صد هزار منت بر خدای عزوجل گذارند و در است که سیند بر حسد خرده میبندد و حرام بر حلال خنده
 می زند زمانه است که حق بر عقل برتری جوید و جهل بر علم فوقیت خواهد فضل با مفعول عدوس سما پیدا نشی هم
 آغوشن تر که اینی غم چون سایه بدنبال اوست و شادی مانند جمعیت و راز خیال او آندوه عالم گیر است و پیش پائی
 در زنجیر بلا ناخوانده می آید و طرب رانده میرود درین هنگام مرگ محبت و برگردن مروت و خشد سالی انصاف و قسط و
 ست شورش حسد و طغیان نفاق و طوفان بی تمیزی و آشوب تیره رانی بلایع کوچک بزرگ را بجای رسانیده که اکثر
 ایشان در مقلد و محقق و ناقص و کامل و عامی و معارف هرگز تفاوتی و امتیازی باقی نمانده خرد پرومان به تیره روز
 ناکامی نشستند و حقیقت شناسان ماتم آرامی . . . م شناسی گشتند لفظ و خندگی از دفتر روزگار سترده شد و حرف
 خوشدلی از لوح زمانه محو گردید شنیده ام دل خورم ولی نمیدانم که این غریب لغت فارسی است یا عربی نیست
 انگلی از بسیار و مشتق از خروار که با دنی سناست مقام در اینجا شبنم افتاد اگر لوجه باستی عاب تغیرات عالم و اهل عالم
 و تلونات بنی آدم رود خود کتابی مستقل درین باب ترتیب بد هر که عارف حال زنده در زمانیان است و بصحبت ایشان رسید
 نیک بد شناسد که پیش ازین رنگ عالم و عالمیان چه بود و درین وقت بطر جهان و جهانیان چیست آینه چه

این است که در وضع زمانه در حکم و که مبادا ازین تیر گردد و فصل چهارم و از آنجمله است تبدیل مفاهیم
 العلوم در احیاء علوم الدین گفته که مشاء التباس علوم مذمومه بعلوم شرعیه تحریف اسمی و تبدیل و نقل درمی باغرض
 فاسده بسوی معانی غیر مراد سلف صالح و قرن اول است و آن پنج لفظ است فقه و علم و توحید و تذکیر و حکمت این اسمی
 محمود است و متصف بدان را با سبب دین بودند لیکن الان منقول شده اند بسوی معانی مذمومه و در آنها لغت میکنند
 از ذمت کسی که متصف بمعانی این الفاظ است بنا بر شیوع اطلاق این اسمی بر ایشان پس لفظ اول که فقه است در وی تصریح
 کرده اند تخصیصی بنقل و تحویل چه این لفظ الان مخصوص است بمعرفت فروع غریبه در فتاوی و وقوف بر دقائق عقل و
 استکثار کلام در آن و حفظ مقالات متعلقه بدان و هر که تعمق او در آن شدید و اشتغال او بدان اکثر است او را فقیه خوانند
 و آنکه در آن حال آنکه اطلاق اسم فقه در عصر اول بر علم طریق آخرت و معرفت و قائل آفات نفوس مفسدات اعمال و قوت
 احاطه بحقارت دنیا و شدت تطلع بسوی نعیم آخرت و استیلا خوف بر قلب بود و دیدنک علیه قول غر و جلالت فقهی فی الدین و لیسند
 قوی از اجزای علم و هر چه بدان انداز و تحریف حاصل شود فقه همانست نه این تفریعات طلاق و عتاق و لعان و سلم و اجاره
 زیرا که باینها انداز و تحریف حاصل نمیشود بلکه تجرد و دوام برای او مقسی قلب مانع خشیت از دل است چنانکه از تجرد
 للفقه الان مشاهده میشود قال تعالی لهم قلوب لا یعقلون بها مراد در اینجا معانی ایمان است نه فتاوی و احادیث صحیح
 که در معنی فقه و فقیه آمده مراد بدان معنی اول است نه این معنی مصطلح و لهذا در حدیث ابن عباس آمده که فرمود رسول خدا
 ان ناس من امتی یتفقهون فی الدین یتقرون القرآن ليقولون ناتی الامار فنضیب من نیا هم و نعتز لهم بدیننا و لا یقولون
 ذلک کالایحیی من القناد الا الشوک کذلک لایحیی من قریم الا محمد بن الصبح گفته که نه یعنی اسخطایا اخرجه ابن ماجه و فی الباء
 احادیث و فقه و فهم دو اسم اند در لغت بیک معنی لیکن در استعمال عادت حکم همین فقه بوده است قدیم و حدیثا و از اینجا
 معلوم شد که هر که فهم کتاب سنت دارد فقیه همان است نه آنکه صرف فروع غریبه میداند و فتوی نویسی از آرای رجال
 میکنند زهری را پرسیدند که افقه اهل مدینه کیست گفت اقا هم شد و فرقد از حسن بصری چیزی پرسیده و وی جوابش داد
 فرقد گفت فقها مخالف تو هستند حسن فرمود بگرید ترا و در تو ای فرقد گاهی فقهی را بچشم خود دیده فقیه کسی است که زاهد
 در دنیا را غلبه آخرت بصیرت بدین خود مداوم بر عبادت رب پارسا باز دارنده نفس خود از آبرو بامی مسلمانان عیض از
 اموال ایشان نافع جماعت مومنان باشد و درین جواب این نگفت که حافظ فروع فتاوی بود و نمیگویم که اسم فقه متنا
 فتوی نیست ولیکن این تناول بطریق عموم و استنباع بودند بالا صالیه و ازین تخصیص تلخیص بعضی ناس بر مجرد تجرد برای او
 و توصل بدان بسوی طلب لیت و قضا و جاه و مال گردید و لفظ دوم که علم است اطلاقش در صدر اول بر علم باشد
 تعالی و آیات و افعال و صفاته بود تا آنکه چون عرضی الله عنه قوت شد این مسعود گفت نه عشر علم بر دو درین لفظ
 تصرف کرده اند تخصیص تا آنکه شبهت وی در کسیکه مشتغل بناظره با خصوم در مسائل فقهیه و کلامیه و غیره است بیشتر
 کسی است که اشتغال بفهم کتاب سنت و درستی و درستی که عالم علی بحقیقت و فعل در علم همانست که مستغول با
 در چهارس آن نیست و بدان اشتغال ندارد معدود و منجد صفت است بلکه شما لودنه اهل علم هم نیست لکن هر چه از فضا

علم و حکما وارد شده اکثر آن در باره طهارت باشد تعالی و احکامه و افعال فی عبادت و صفات است و الا آن اطلاق وی بر کسی است که از علوم شریعی جز بر سوم جدولیه در مسائل خلا فیها حاطه چیزی ندارد و باین وجه معدود در محول علم است با آنکه جاهل است بعلم تفسیر احادیث و علم مذہب سلف از صحابه و تابعین آثار ایشان را یعنی سبب کجی کثیر از طلبه علم و طالبان آخرت گردیده و لفظ سوم که توحید است الا آن عبارت از صنعت کلام و معرفت طریق مجادله و احاطه بناقصات خصوص و قدرت تشدق در آن تکثیر سئل و ثمارت شبهات و تالیف الزلات گردیده تا آنکه گروهی از ایشان خود را اهل العدل و التوحید نام کرده و متکلمان را موسوم بعلما توحید نموده با آنکه همه آنچه خاصه این صنعت است در عصر اول چیزی از آن معروف نبود بلکه بر باطل و ممارات را مفتوح میکرد ایشان بروی سخت انکار میکردند و آنچه قرآن کریم بران مشتعل است از ادله ظاهره که از آن خاصه و عامه بسوی قبول آن بحسان سبقت میکند در اول سماع آنرا هر یکی از او شان معلوم میداشت و تمام علم در آن زمان بجهنم علم بقرآن و حدیث بود و توحید نزد ایشان عبارت بود از دریافت امر آخرت و اعتقاد آن بصدق نیت از قعر قلب که اکثر متکلمین آنرا نمی فهمند و نمیدانند و اگر می فهمند بدان متصف نیستند و آن نیست که جمله امور را از طرف خدا بیند بر وجهی که التفات او از اسباب و سالیط منقطع شود و بر خیزد و نبیند خیر و شر را مگر از وی تعالی و تفرید عبادت و تجرید استعانت کند برائی او سبحانه و غیر او را نپرستد و نپرستد و ازین توحید اتباع هوا بیرون است و هر که بتبع هوای خود است وی در حقیقت هوای خود را معبود گرفته است غرض که توحید عبارت ازین مقام است و الا آن نظر کن که آنرا بچه چیز تحویل و تبدیل کرده اند و بکدام تشبیه از لب قناعت نموده اند و موحد همان است که نمی بیند مگر واحد را و متوجه نمیکند روی خود را مگر بسوی او چهارم لفظ ذکر و تذکیر است قال تعالی فذکر فان الذکر شیخ المصنف و در شمار بر مجاسد ذکر احادیث بسیار آمد پس این را نقل کرده اند با بچا اکثر و عاظ بران سو طیت دارند از قصص و اشعار و شطح و طامات با آنکه قصص بدعت است در زمان آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نبود تا آنکه فتنه بر خاست و قصاص ظاهر شدند و سلف نمی کردند از نشستن نزدشان و تکثیر اشعار در مواعظند موسوم است حق تعالی فرموده الشعر فیهم العاؤون لم تر انهم فی ادبهم و با علمنا الشعر فیهم شیخ المصنف و تصدیق و ضرر او در عوام عظیم بوده تا آنکه جماعتی از اهل فلاحت ترک فلاحت خود کرده اظهار بچو و عاوی کردند و طامات که صرف الفاظ شرع از طوا هر مفهومی او بسوی امور باطنیه است نیز حرام و ضررش عظیم است لفظ پنجم حکمت است و الا آن حکیم کسی را گویند که طبیعت شاعر و منجم باشد و قرعه بردست بگرداند با آنکه حکمت همان است که او تعالی بران ثنا نموده و فرموده یوقی الحکمه من شیاء و یوقی الحکمه تقدا و قی خیر کثیرا پس نظر کن که الا آن اثر ابکدام معنی برده اند و بقیه الفاظ بران قیاس نما و از اغترار بتلبیسات علماء سو محترز شو که شرایان بر دین اعظم از شر شیطان بعین است و تراختیا است در آنکه نظر بنفس خود کنی و اقتدار بسلف فرمائی یا تملی بجبل غرور و تشبیه بخلف نمائی چه علوی که مرتضای سلف بود مدرس گشت و هر چه بران اکثر مردم ملتب بوده اند اکثرش مبتدع و محدث است و قول رسول خدا صلعم آمد که بدرا لا سلام غریبا و سیود کما بد ر فطوبی لغریبا احدیث و این علوم بجدی غریب گشتند که ذکر او را معقوت و ازین و لهذا ثوی می گفته اند که اکثر اشباح مینی بدانکه وی مخلط است زیرا که اگر وی ناطق بحق شود او را دشمن دارند از تنهی

بار و چون این کتابی مختصر است در مسموم بقصد التمسک الی غیره کلام و التماس و روی علامت
بشیرین و ذم علم کلام نوشته ایم ان شکت فارح الیها و آرا بخداست ظهور کذب حضور صادم
حضرت صلعم و آثار سلط صالح عمر رضی الله عنه در جایبه خطبه خواند و گفت آنحضرت فرموده وصیت میکنم شما را
بالتجانی و بی تمکسائی که نزدیک ایشانند پسر کسیکه نزدیکند با ایشان پسر فاش شود کذب تا آنکه سوگند خود
مردی آنکه از سوگند خواهند گوید و گوای در مردی آنکه از وی گوای طلبند مسلم از ابوهریره آورده که فرمود آنحضرت صلعم فرمود
ست که با شنیدن در امت من مرومانیکه حدیث کنند شمارا بجزیکه نشنیده اید شما و نه پدران شما پس دور دارید خود را
از آنها و مسلم از مجاهد آورده که بشیرین کعب و می نزد ابن عباس رفت و حدیث کردن گرفت که قال رسول الله صلعم ابن عباس
گوشن بر حدیث می نهاد و نه بسوی وی نظر کرد و می گفت ای ابن عباس چیست مرا که نمی بینم ترا که بشنوی حدیث مرا
که بیان کنم از آنحضرت صلعم ابن عباس فرمود بودیم ما چون می شنیدیم یکبار مردی را که میگوید قال رسول الله صلعم مبادرت میکرد
بسوی وی نظر می نمود ما و ما نل میکردیم بسوی آن گوشه های خود را چون مردم صعوبت لول را سوار شدند نمی گیریم از
مردم مگر آنچه می شناسیم در از آنه انقطاع خلافت الخلفا گفته شک نیست که اول عصر ابن عباس کم با مات و صدق و صف نمود
ست پیش ازین فتنه بود است و آخر آن که بوصف رکبوا الصعب الذلول بیان کرده است بعد وقوع این فتنه است و اکثر
این کذب عراق شیوع یافت لهذا ابو اسحق سبیعی و امثال و از علمائی کوفه که در حفظ احادیث حضرت مصطفی جد بلخ دادند
از حدیث نمیکردند از لشکریان حضرت رضی بلکه از اصحاب عبداللہ بن مسعود و لهذا السبب اهل مدینه اخذ نمی نمودند از اهل
عراق قال مالک لم یأخذ عنهم و لافلا یاخذ عنهم خرا و این همه بجهت آنست که قبل جمع احادیث بلاد میسر نشد تمیز رجال
و ضبط احوال رواة علی ما ینبی پس راه احتیاط گرفتند و ترک آن احادیث نمودند بالمره و بحدیث اهل مدینه و فتوای
ایشان اکتفا کردند چون امام شافعی و امام احمد پیدا شدند احادیث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواة متمکن شدند
پس حدیث ثقاته ساطین اخذ نمودند بشرط اتصال و تسبیح رواة و احادیث مرسله و اخبار متهمین و مبهمین ترک کردند و جمع
اهل حدیث همان راه اختیار نمودند و همین سبب اهل حدیث و اهل را می از هم ممتاز شدند تا تهی ملخصا و آرا بخداست تحقق مراد
در تجوید قرآن زیاده بر آنچه بر زبان عربی بود و کتفا بر فرات و عدم تفقه در ان تجوی از عبداللہ بن مسعود آورده
که مردی گفت بدرستی که تو در زمانی هستی که قبلا ند فراد آن و کثیر اند فقهار آن حفظ کرده میشود و روی حدود قرآن
و ضایع کرده میشود ان حروف وی کمتر اند سائلان بسیار اند معطیان دراز میکنند در ان نماز را و کوتاه میخوانند خطبه
را ظاهرا میکنند در ان اعمال را قبل اموا و نزدیک است که بیاید زمانه بر مردم که بسیار باشند قاریان وی و کمتر باشند
تجوی و من نگاه دارند ان حروف قرآن و ضایع نمایند حدود آن بسیار اند سائلانش کمتر اند و سبب گانش در ان
کتابها - - - - - این نماز را اهل برسانند اسوار را قبل اعمال گویم تجوید مسنون در قرأت و تلاوت کتاب غیر
- - - - - حرف سبب بدن و طمس سازد و آنچه قاریان زمانه تشدیدات بسیار در حقا
- - - - - اند و در زمانه این درین روایح رایج میسازند و آواز را ملد و پست می نمایند تا آنکه اهل مصر تلاوت را

در رنگ نقشی او میکنند این همه منکرات مستحذث است در عهد سلف نشانی ازان پیدا نبود هر کی قرآن را واضح بحسب
 صوت و حرف خود میخواند در حدیث آمده کانت قرآءة رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حرقاً حرفاً و معین است معنی ترتیل پس این
 تکلفات تجوید و مولفات قرآءة که بر روی کار است از آثار قیامت است و آنرا بجملة است تمحق مردم در تاویلات متشابه قرآن
 و آرمی از عایشه آورده که آنحضرت فرمود چون بیفید شما کسانی را که پیروی میکنند متشابه قرآن را پس عمر کنید از ایشان
 و هم دارمی از سلیمان بن یسار آورده مردیکه او را صبیغ میگفتند در مدینه آمد و از متشابه قرآن پرسیدن گرفت عمر او را
 بخواند و عمر این سخن برائی وی مهیا کرده نهاد چون آمد پرسید کیستی گفت منم عبداللہ صبیغ پس دو را بان شاخهانا
 خون آلود شد سر وی و گفت ای امیر المؤمنین بس کن که رفت آنچه می یافتم در سر خود و آخراج کرد و آرمی از عمرو بن الاشج
 که گفت عمر بن الخطاب دیکست که بیاند مردم که مجاد کنند شمارا ایشهات قرآن پس بگیر ایشا ترا بسنن زیرا که شما
 سنن اعلم اند کتابت اگر گویم معنی متشابه و حکم آن در کتاب حصول کما مول من علم الاصول و اعتقاد بیان کرده ایم تفصیل
 مقام از آنجا باید جست و بعضی متکلمین که آیات صفات را داخل متشابه کرده بتاویل آن پرداخته اند این ادخال مسامحتی
 بیش نیست زیرا که حق درین مسئله مطابق نصوص کتاب سنت و اعتقاد سلف است و ائمه ایشان از صحابه و تابعین و
 مجتهدین و محدثین و فقهای معتبرین اجرائی صفات بظواهر است بدون تاویل و تکلیف و تعطیل با اعتقاد تزییه و
 سبحانه از تشبیه فلیعلم و اوقع است درین ابتلا کرده اهل کلام است هدایم اللہ سبحانه و تعالی و آنرا بجملة است تمحق مردم
 در مسائل فقهیه تکلم بر صورت مفروضه که هنوز واقع نشده است و سابق این سخن را جائز نمیداشتند و اسراع فقها در فتوی
 بغير مسائل خوب نمیدانستند و از فتوی بسیار بیعت میخورند و اخبار و آثار درین باب بسیار است در اعلام المومنین
 لابن القيم روح و درازاله انچه و غیره باید دید این همه کتب فقه و فتا و انائی کلان که توده توده می بینی جمله ازین قبیل است
 و همه نتیجه آراء رجال که خالی از خطا و غلط نیست بخلاف نصوص کتاب عزیز و سنت مطهره که نور بر نور است برانی جمله خوا
 کفیل بیان احکام و لشد بختن بر رحمت من یشاء و آنرا بجملة فاش شدن سوالات مردم در البیات تا آنکه گویند من خلق الله
 و این معنی در زمان ابوهریره مستحق شد چنانکه ستم در حدیث ابی سلمه ز ابوهریره آورده که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم همیشه پرسند
 ترا ای ابوهریره تا آنکه گویند این خدمت پس که آفرید خدا ابوهریره گوید درین حال که من در مسجد بودم مردی چند از
 اعراب آمدند و گفتند ای ابوهریره اینست خدا پس که آفرید او پس گرفت سنگ نریزه را بکف و انداخت بر ایشان و گفت
 دور شوید راست گفت خلیل بن گویم درین زمانه هم بعضی جهال شکام با مثال این اقوال میشوند لغو و باشد من و آنرا بجملة
 فاش شدن اخبار بنی اسرائیل و روایت آن از کتاب ازاله الحقا گفته و آن اول علم بیگانگی است که با علوم دینی مختلط
 شده است ای گویم خطای این اخبار در کتب تفاسیر متنس بسیار است و بعضی از بل علم بران انتقاد نموده چنانکه در سال
 اکسب فی اصول التفسیر بیان کرده ایم و آنرا بجملة است خنزاع او را و احزاب نیت تقرب الی اللہ عزوجل زیاده بر سنت
 با ثوره و التزام سبب است و تند نرم و اجابت و ظهور و داعی انفس مرد عوت مردمان بآن و آنرا بجملة است که در
 سخن و سطره فتوی موقوف بود بر اشی غیبه بدون مرخیص و غلط نمیدانند و فتوی نمیدانند در آخر بغیر توقف

در فتویٰ خود اندک و در بیعت مشاوره و در بیعت جماعتی موافق ماند بود و از عوف بن مالک
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لایقصل الامیر او ماسوا و مختال و وارثی از عمر بن خطاب و ایت کرده که گفت آن
پیر داده نشدم که تو فتویٰ میدی و امینستی و الی کن جائز است کسی که والی شد قاضی آنرا در ائمه اختلفا فرموده
تحقیق است که تا زمان حضرت عثمان اختلاف مسائل فقهیه واقع نمیشد و در محل اختلاف بخلیفه رجوع میکردند و خلیفه
بعد شاورده امری اختیار میکرد و بهمان امر مجمع علیه میشد و بعد وجود فتنه بر عالمی براس خود فتویٰ میداد و درین
زمانه اختلاف واقع شد و آنچه شهرستانی در کتاب تلخیص گفته که بجز وفات حضرت صلعم اختلاف پدید آمد خطاست
اختلاف آن نیست که در اثنای مشاوره اقوال متخایره گویند و باخرا می منع شود و بر همان امر جماع کنند اختلاف
آنست که دو قول مستقل پیدا شود و هر یکی از آن هر دو بسوی خود کشد و بهم وضع مخالف خواهد آمد و آنرا بجماع
سب سلف صالح است در ترمذی در تعداد علامات قیامت آورده و سب کند آخرین است اول آنرا و ظاهر است که بعد
مقتل حضرت عثمان رضی الله عنه اهل شام مبتلا شدند بسب حضرت مرتضی در مستدرک مذکور است که در شکر حضرت
سب شیخین ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را بهمین گناه از لشکر اخراج کرد و همچنین سب حضرت عثمان شیوع تمام پیدا
کرد این ماجرا از حدیث جابر آورده که فرمود آنحضرت صلعم چون لعنت کند آخرین است اول است را پس هر که پنجاه
کند حدیثی را پس گویا که پنهان کرد چیزی را که فرود آورد خدا تعالی و که خدا تعالی اهل سنت و جماعت کفر هم الله تعالی در
اعطای حق صریح و طریقه سلف صالح در برابر و افضن که درست صحابه و تابعین پیشقدم جمیع طوائف انا م اند دقیقه فرود
نکرده اند و نمیکند و آنچه حق امر معروف و نهی عن المنکر است تحریر او تقریر را بجا آورده اند و هیچ حدیثی در هیچ باب
خصوصا فضائل صحابه عموما و فضائل خلفای اربعه خصوصاً که همان نکرده اند و نمیکند و آنرا بجماعت افتراق مسلمین بر فرق
کثیره و تحزب شان بر اخراب بسیار چنانکه در حدیث ابو هریره است نزد این ماجرا که فرمود آنحضرت صلعم متفرق شدند پیوسته
بر هفتاد و یک فرقه و متفرق شود امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایتی هم در و نوح باشند و یکی در جنت گفته شد
آن کدام است فرمود جماعت یعنی اهل سنت و جماعت و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلعم ان بنی
اسرائیل تفرقت علی ثلثین و سبعین طایفه و ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین طایفه کلها فی النار الا طایفه واحده قالوا من هی قال بنی کلب علی
ما ناعیه و اصحابی اخرجه الترمذی مطولاً پس حقیقت در بیعت منمصر در ایشان است و مقلدین ائمه اربعه و ظاهر یہ و اهل حدیث
هم از ایشان اند و آنکه جمعی را اهل بدعت و ناسیه میخوانند و جمعی را اهل سنت بدعیه می نامند در حقیقت چیزی نیست
منشائی آن نافی قومی و تعصب جمعی است از فریقین و نه حق یکی است که در همه داور است و ان اتباع سنت صحیح صحیح
ستفیه است حتی الامکان و در هر فرقه از فرق حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه جمعی گذشته که فقرا بدون عرض کتاب
و سنت نگرفته و همچنین در هر یکی از اینها گروهی گذشته که در تقلید کذابی کورانه کردند زود و تعصب دره و بهترین ایشان
سانی اند که جامع اند میان حدیث و فقه و عمل میکنند بر احتیاط و جمع میانند در میان مذاهب عمل بر وجهی واقع شود
که نزد هیچی از مجتهدین و مجتهدین باطن نباشد و این طریقه اگر دست بهم در اکسیر اعظم است و از ایشان اند علماء همین

مثل محمد بن اسماعیل الاصبغی و محمد بن علی شوقانی و معاذ بن سنان و معاذ بن سنان و معاذ بن سنان و معاذ بن سنان
 در مثل شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد ایشان و مرزا مظفر جابجا و قاضی شاه اشهدانی و بعضی علماء بلاد مستور
 میان دو آب مثل الدمی و سیدی حسن بن علی و اخی بن ابی احمد بن حسن بن علی غفر الله لهما و کاتب حروف عفا الله عنهما
 اصحاب اجابتی و بالله التوفیق و تفصیل این مقام را بجای دیگرست و تعصبات عوام بلکه خواص کل الانعام را مفسد بسیار
 از شرط جهل در فروعین ثبوت تکفیر یکدیگر رسیده و در رنگ و افضل جز است و شتم سلف خصوصاً مجتهدین اتباع شان
 با مسان و تفصیل بتبعین اتباع شان الیقین بی عملی و عبادتی باقی نمانده شیاطین اللانسان شیاطین سخن چیره آمدند و اول
 علم از عل اقتادند و چنداری را در مجادله و مبارزه و مناظره و حق حق و بوق بوق بی سود منحصر نگاشتند این نیست مگر از
 امارت قریب کمال قیامت کبری که بعد از شش قیامت صغری است و با جمله آنچه مجز صادق از تفرق است بر بقا و دست است
 خبر داده بود ظاهر شد این منسوخ مستحده را هم از انجمن باید پذیرفت چنانکه بقرب آمد آنحضرت فرقی خواج و قدریه و غیر
 و در افضل پیدا شده بودند که اصل جمله فرق باطلاند در ازاله اختلاف گفته این چهار مذہب باطل منتشر تولد سازند باطل
 شدند بجهت چهار خط نسبت تولد امراض شیئی از می جنگ هفتاد و دو است همرا گذرند چون ندیدند حقیقت
 ره افتادند و در کتاب تل و کل شهرستان کفیل بیان احوال و عقائد جمله ارباب یازت و من این ابواء و نخل و مصلح
 و موارد و اولی شوارد ایشان است و بوجه استقرار و استقرار خصوصاً فرق حادثه در ملت اسلام و مذاکره با عقا
 شان و عدو شان همه فرق و مذہب اهل نین و امارت قیامت است **فصل پنجم** و آزا بجدت ریاست جمعی که استحقاق
 ریاست ندارند یا مفضل اند نسبت سختی خلافت در حدیث حذیفه رضی الله عنه آمده یرث دنیا کم شرار کم و آخر ج احمد و
 الترمذی و الضیاع حذیفه و ابن مردودیه عن عی رفوعا قال لا تقوم الساعة حتی یکون سعد الناس بال دنیا کلع بن کلع در
 اشاعه گفته کلع یعنی عبد و احمق و لیسیم است یعنی روسا و ناس نام و تمقا و عبید باشند و درین وقت صدق این
 در اهل ریاست و دولت و حکومت ظاهرست خصوصاً در طائفه روسا و هند و بخاری و غیره از حدیث ابی هریره آورده اند
 که درین حال که آنحضرت ص مسلم حدیث میکرد و قوم را در مجلس که آمد عربی و پرسید که قیامت که باشد فرمود چون صحیح
 گروه شود امانت پس انتظار کن قیامت را گفت اصاعت و می چگونه باشد فرمود چون سپرده شود کار به اهل منظر
 شو ساعت را و آخر ج کرد بغوی از حدیث عبداللہ بن دینار از ابن عمر که فرمود آنحضرت ص سلم و قتی که رو دست من
 و خدمت کنند او را ابناء ملوک فارس و روم سلطان سازد و خدای تعالی شہر ایشان را بر خیار ایشان و این معنی اند
 زیاد حضرت عثمان متحقق شده تا قیامت باقیست زیرا که شرط خلافت که در شرع معتبرست اکثر آن در خاتم وقت موجود
 نیست پس خلافت ایشان بر منہاج شریعت نباش بلکه داخل ملک مخصوص بود **تتمت** در ازاله سخنان و شرط خلافت
 گفته اسل درین مسئله آنست که حتی خلافت متضمن است اجراء علوم دین و قاتارگان اسلام را و امر معروف و نہی منکر
 و قیام بامر با و و قضا و اقامت حد و در پس هر چه شرط بر یکی از این امور باشد شرط خلافت است پس از جمله شروط
 خلافت آنست که مسلمان باشد زیرا که رسالت سلیم بر انمی بود و مسلمان کما قال تعالی و ان یجعل الله لکم خیرا علیکم

ن معنی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد و الخیار بالله واجب شود خروج
 بلا اول است بانکه درست نباشد و آزا بجملة آنست که عاقل و بالغ باشد زیرا که مجنون و سفیه و صبی
 نمیتوانند از تصرفات جزئیة قال الله تعالی ولا تؤتوا السفهوا الاموالکم چون بر مال خود با قادر نباشند بر اموال و رقاب
 مسلمان البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف این جماعه سرانجام نمیشود آزا بجملة است که ذکر باشد
 نه امره زیرا که در حدیث بخاری آمده ما فلع قوم ولوا امرهم امره چون بسبع مبارک آنحضرت صلعم رسید که اهل فارس دختر
 کسری را ببادشاهی برداشته اند فرمود رشکار نشد قومیکه والی امر بادشاهی خود ساختند زنی را زیرا که امره قاهر
 العقل و الدین است و در جنگ پیکار بیکار و قابل حضور محافل مجالس پس از وی کارهای مطلوب بر آید و آزا بجملة است که
 حر باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست منظر مردم حقیر و همان است و واجب است بروی مشغول بودن
 بخدمت مولای خود و آزا بجملة است که متکلم و سمیع و بصیر باشد زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بروی جمعی که در مقصد^{اشتها}
 واقع نشود و معرفت مدعی و مدعا علیه و مقرومقرله و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه حاصل شود و واجب
 بروی تولیت قضاة اصهار و نصب بحال و امر کردن مر جیوش را با آنچه در جهاد پیش آید و اینهمه بدون سلامت اعضا
 متحقق نشود و مقدمه واجب است و آزا بجملة آنست که شجاع باشد و صاحب ای در حرب مسلم و عقد و مه و فرض مقادیر
 تعیین اماره و اعمال و صاحب کفایه و آزا بجملة آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغار و صاحب بت باشد
 نه هرزه گو و خلیع العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هر گاه انیمحانی شرط است پس ریاست عامه که زمام
 خلق بدست او افتد اولی است بانکه شرط باشد قال تعالی من ترصون من الشهداء و مرضی بودن مفسر است بعدالت
 مروت و آزا بجملة است که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضا و اجراء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را و این هر سه بدون
 مجتهد صوت نگیر و آزا بجملة آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آباء خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه صرف
 کرد الفار را از خلافت باین حدیث که الائمة من قریش و ابو هریره و جابر روایت میکنند الناس تبع لقریش فی
 هذا الشأن و ابن عمر روایت میکنند لایزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند
 ان هذا الامر فی قریش لایعاد بهم احد الا کبه اتمد علی وجهه باقوا موالدین و اختلاف کرده اند در اشتراط کتابت با بجملة چون
 این شرط در شخصی موجود باشد متحقق خلافت شود اگر او را خلیفه سازند و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند عثمان
 تفاوت او عامی گردند لیکن اگر تسلط یا بد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت
 اختلاف است پیدا کند و هر چه مرجع پیدا آرد اتمی مخصا و از اینجا معلوم شد که خلافت امروز در عالم خلافت اختلاف شرط
 است چه بیچکی ازین شرط در عقدان رعایت نمیکند بلکه بجای هر شرط صد آن بافته میشود زیرا که حکام اکثر اقالیم که
 درین طوائف اهل اسلام موجود اند کفر از ازال کتاب جزای ایشان و حاجی اطفال اند بکم وراثت نه استحقاق و جائز
 زنان و چینه نده و سبید که نه و نه در حال کتابت رسوله و جائی سفید اند و جائی نامردان و جائی غیر قریش
 و آل اکثر است بگذارد و نیده ثروت نبوی منقرن مسند خلافت قریش بر رفت بر قطری آل عثمان و الی شدند و

در این باره که گفتند که امر فکان بقول لی اسلم فانکمان اسلمت استعنت بک علی امانه المسلمین فانه لا یغیب عن استخیر
 الله ابراهیم بن ابراهیم قال فابیت فقال عمر لا اکره فی بالین فلما حضرت الوفاة اعتقنی فقال اذیبت حیث شئت
فصل ششم در آن بجز است افتاد فتنور عظیم ارکان اسلام مثل تا خیر صلوات از موافقت آن و نرفتن خلفار برای حج
 بکات خود در ازاله استخفا گفته معلوم است از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان پیچ خلیفه بذات خود کرده است بلکه نایب را
 مقرر میکردند و حضرت مرتضی هم بذات خود اقامت حج نمود بلکه در بعضی منین نایب هم نتوانست فرستاد و کما هو مذکور فی
 السیاق معاویه بن ابی سفیان ابان بن عثمان را امیر کج ساخته بود در ایام خلافت خود و حال آنکه خلفار سابق اقامت حج
 می نمودند و میکردند الا بعد و اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص خلیفه چنانکه بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن یا در
 کوشک پادشاهان پیشین اقامت نمودن در کاسره و قیاس در علامت پادشاهی بود انتهى و امر و زهریج پادشاه موفق
 باقامت آن بذات خود نمیشود آری بعضی سلاطین تیموریه و عثمانیه از هندوستان و روم از طرف خود امر اراج فرستاده
 اکنون در آن هم فتور راه یافته و آنرا بخدمت اختیار نشد و در عبادات و راضی بر خص شرعی نشدن ذکر البغوی عن عمر
 قال ادرکت من اصحاب بنی صلم اکثر من سبعین فجاریت قوما اهل سیره و لا اقل تشدید من هم قال ابراهیم اذ ابلیخ فی
 الاسلام امران فخذایسرها و قال الشعب اذ اختلفت علیک فی امیرن فخذایسرها فان الیسیر اقرها من الحق لان الله سبحانه یقول
 یرید الله لکم الیسیر و لا یرید لکم العسر و ازاله استخفا گفته ازین آثار مفهوم میشود که تلفظ رخص از ندادن ایهب رجه بعد از آنکه
 نص قرآن و حدیث صحیح مشهور و اجماع سلف و قیاس جلی از ان باز نداشته باشد حسن بیت خلافا لالتقیها المتأخرین
 نسبت بعضیهم الی الفسق انتهى و نیز در ازاله استخفا گفته که تغییر و ضاع با وضاع دیگر چندم است و هر قسمی را حکمی علی
 بعضی از ان قبیل است که اختیار بشر را در ان راه نیست مثل محظوظ لازل و کثرت نسا و وقت رجال و کثرت اشتر
 خبیث النفس و قلت اختیار معتدلا للاق ذوی احکم و حکم این قسم است که تکلیف بر طاقت دائرست و مواخذه
 منوط با اختیار درین تغییرات ماخوذ نیستند لیکن قصور اشخاص نبی آدم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگر چه با
 نباشد و بعضی از ان قبیل است که با اختیار آدمی واقع میشود و این قسم باقسام چند منقسم است یکی آنکه از تکاب کنند منهی عنه
 مثل شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلوة و شکر نیست که این محل مواخذه است دیگر آنکه التزام کنند چیزی
 را مانند التزام سنن مؤکده یا صورتی و پستی خاص از امور لازم گیرند و آن را بنواجد عرض نمایند و این قسم را بدعت حسنه گویند
 مثل فروع احرام و راد دین قسم ترتب ثواب متحقق میشود و اعتقاد تا که آن باطل و مدار ثواب همانقدر است که معروف
 از شرع شده و آن بهیت و صورت مباح است متعلق بدح و ذم نمیتواند شد و یحتمل که بعضی مفاسد بران التزام مترتب
 و در قرن ثانی آن همه اسنت انکارند و تحریف شریعت حقه لازم آید اما این شخص شعور بان مفاسد ندارد و خطا گو
 هست سوء آنکه لازم گیرد در فروع مباحی را که شعار خویش ساخته است و هم چنین در هر زمانی رسمی فاشش شود
 و در سنن با حج رده و آنچه در سنن است خودست لوم و بدح بران عاند نیست الا بالعرض که تعصب میان آید
 و ترجیح وضعی بر وضعی در هر منتهی رود و در ان نرسند دانند و در ورطه تحریف افتند باز قبح اشیا قبیح

گاهی بنص کتابت یا حاجت مشهوره یا قیاس علی یا اجماع است مرحومه درین صورت شخص بجهت آن اصول معذور است
 و استدلال بشبهه و اسیب یا تقلید عالمی در علمات آن غیر مسموع و عند ائمه آن مخالف را مفازنه و گاهی قباحیت این اشیا
 بنحیر و احد صحیح بغیر معارض ثابت شود درینصورت تا وقتیکه تجدیدت نرسیده و پرده از روی کار مرتفع نگشته بسبب
 جهل خود معذور است چون پشه بر خاست و پزگی سخی شد جای گفت شنودن مانند و گاهی تسبیح آن دله ظنیته متنازعه
 متعارضه ثابت گردد و در اینجا اختلاف سلف که المجهتدان مصیبان او المصیب احد و الآخر محظی معذور جاری است چون
 این مقدمات معلوم شد باید که در بحث تغیر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که درین ایام پیدا شده بیک عصا هم راستی
 نکنی و در یک تریه نازل نگردانی البته و هم در ازاله استخار است که در ایام دولت بنی عباس مذهب اصول و فروع محکم الاساس
 گشت حنفی و شافعی و مالکی بجهت این پر و اختند و در اصول معتزله و شیعه و جمیه از هم ممتاز گشتند و درین عصر علوم
 یونانیان ببلخت عرب نقل کرده شد و تاریخ فارس بیان معرب ساختند و هر یک بمذهب خود و خرسند گردیدند تا آنکه
 دولت شام بیکسوخ و در حنفی و شافعی نمیکفت بلکه اوله را بر وفق مذاهب اصحاب خود تاویل میکردند و در دولت عراق
 هر کس برای خود نامی معین نمود تا نقل صحاب و نیاید بر اوله کتاب سنت حکم کند اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب
 و سنت لازم می آید احوال محکم الاساس گشت هر چند دولت بنی عباس اول اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر تاسیس
 مذاهب تفریح آن تخریج بران گذشت این حالت به نسبت حالتین اولین مانند و جنس تحت جنس عالی تصور باید کرد
 و آنحضرت مسلم باعتبار همان امر مشترک فرموده اخرج ابو داود من حدیث سعد بن ابی وقاص عن ابی سلمه انی لار جوان تخریج
 امتی عند بهان یوخرم نصف یوم قبل سعدهم نصف یوم قال حسامه سنة تفصیل یعنی آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و
 عراق همه در قریش بود و از ملک عرب طراف و نواحی احکام جاری میشدند و بوجوب القصوره امت درین حدیث یعنی
 قوم و قبیلست ازین تاریخ باز دولت قریش منقرض شد و دولت عرب برهم خورد و در وسائر محافل و ملوک عالم عجیان شدند
 چون دولت عرب منقض شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر کجا از مذاهب یاد گرفته به در همان راه اصل ساختند آنچه
 مستنبط سابقا بود احوال سنت مستقره شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تغیر بر تغیر و دولت ایشان مانند دولت مجوس
 الا آنکه نماز میگذاردند و تکلم بکلمه شهادت میشدند با مردم در امان عین تغیر پیدا شدیم نمیدانیم خدای تعالی بعد ازین حال
 خواسته است آنچه وقف در ازاله استخار عن خلافة اختلاف گرفته گمان به در زمان شمه کس شمه بر بوده اند و عنایت علی
 الهی در مذهب نفوس بکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است در هر زمانه طالع را مهبط النوار و برکات ساخته اند اخرج مسلم بر
 جماعة لا تزال طائفة من امتی قیمة با مراند لا یضرم من خذلهم او خالفهم حتی یاتی امر الله بهم ظاه و من علی الناس و اخرج
 ابن ماجه عن ابی برة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب
 بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انی اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب
 بن ماجه عن ابی برة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب و اخرج من العرب

از تقدرواه الطبرانی عن ابن مسعود و لهد لوسعدان لوجب را نوید و ارا جمله در اسامی و حجاب و ...
گردد و لهارواه الطبرانی عنه و آرا بجمه است که اکتفا کنند مردان ببردان و زنان بزنان رواه الطبرانی عنه و این
کنایت است از کثرت لواطت در رجال و کثرت سحاق در زنان آن فی الحال بر وجه کمال موجود است و آرا بجمه است
اکتفا مساجد و تعلیق بنا بر یا مناره رواه الطبرانی و آرا بجمه است که آباد شود و ویرانهایی دنیا و ویران گردد
آبادیهای دنیا رواه الطبرانی عنه و ابن عساکر عن محمد و عطیة السعدی یعنی شهر آبادان خراب گردد و بجای دیگر
آبادان شود چنانکه نقل کرده شد مصر بسوی قاهره و کوفه بسوی نجف و آرا بجمه است که ظاهر شود سازمان و نوشید
شود باده رواه الطبرانی عنه و آرا بجمه است کثرت شرط و بهمازان و نمازان و کثرت اولاد زنا رواه الطبرانی
عن ابن مسعود و شرط بضم معجم و فتح هجاء بمعنی اعوان سلطان است سخاوی گفته حال شرط اعوان ظلمه اند و اطلاق
غالباً بر مشیح جماعت والی و نحو آن می آید و گاهی وسعت دهند و بظلمه حکام اطلاق کنند و تخریب معنی نیست است
و افتادن در مردمان و ذکر نمودن عیوب ایشان و نیز مرادف اوست و گفته اند لئذ عیب کذب است در روی و نیز در پشت
و آرا بجمه است تسلیم خاصه و فشو تجارت تا آنکه برگار و زن شوهر خود را بر تجارت و قطع ارحام و فشو قلم و ظهور شهادت
زور و کتمان شهادت حق رواه احمد و البخاری و اسحاق و صحیح عن ابن مسعود و فشو قلم کنایه از کثرت کتبه و قلمت عمارت
یعنی اکتفا کنند بآموختن خط یا بیامینند حکام کذا فی الاشارة و آرا بجمه است که طلال گردانند این است شراب را به
یعنی باده نوشند و نبیند نامند و نبیند در معنی همان خمر است زیرا که هر سکر مانع است و صلال گردانند بار بار بیع یعنی
تخیل کنند بار بار در صوت بیع ظاهر نمایند و سخت را به بدیه یعنی رشوت خورند و حرام صرف بگیرند و آرا به بدیه نامند و
تجارت کنند بزکوة یعنی مال بزد و روان خود در مزد بدهند و آنرا در زکوة مجرا گیرند یا بالعکس آرا بجمه است که چون بنی
شوند زنان بزدان و مردان بزدان پس بشارت هایشان از آبادی سرخ که بیرون آید از طرف مشرق و سبخ شوند
لعض و ضعف شوند بعضی ذلک بما عصوا و کالتوا یجتدون و اه الدیلمی عن الحسن و آرا بجمه است که گرفته شود مال غنیمت را در
رواه امرندی عن ابی هریرة یعنی تو نگران و صاحبان مناصب مخصوص باموال فنی شوند و کسانی که مستحق می اند ممنوع باشند
در باب آنکه الدولة باضم هم یا یتراول من المال فیکون لقوم دون قوم و قال فی الفائق الدولة یعنی الدال و فتحها مایل
الاساس ای بدول من الحظ و آرا بجمه است که گرفته شود امانت را غنیمت و زکوة را تا و ان و علم آموخته شود برای غیر دین
رواه امرندی عن بعضی موتمن امانات و دوائج مردم را هضم کند و آنرا منعمانم بکار و گویا مال غنیمت است که در دست
آید و مردم زکوة را و ان شمه از بدیع برایشان شاق گردد ادا کردن و می چنانکه تا و ان گران میشود و علم را
بر روی مردم از آنکه به دزد و به مصول مطاست می میوزند بر ابقی پس خدا و دریافت احکام و قصد عمل بران

از آنجمله است که اطاعت کند مرد زن خود را و نافرمان کند مادر خود را و نزدیک سازد پسر خود را و دور افکند پدر خود را و بدین
 مشورت او از نماز مسجد بار و راه التزمی عنده یعنی یاران خود را اکرام کند و مادر و پدر را ایثار سازد و در مسجد گفتگو نمی دیند
 گویا مسجدی غایت خانه و آنجمن ایشان است که در آن از هر وادی سخن میرود و آنرا آنجمله است که هر وادار شود و عقیده با فاسق و با
 زعم قوم اردل نشان اکرام کرده شود مرد سخوف شروی روه التزمی عنده عجم کسی را گویند که متکفل کار و بار قوم باشد
 و بدان قیام کند و روزی است مدعا آنکه فاسق قوم کبیر و سردار ایشان باشد و آنرا آنجمله است که ظاهر شوند زمان پیش
 و سازند و نوشیده شود و لغت کند آخرین است اول است را اخرجه التزمی عنده در اشاعه گفته ظاهر شد سخن کردن آن
 این است اول است او را خصمه فهم باشد تعالی تهی گویم و ظاهر شد این بلیه در بعضی فرق است نیز مثل اول تقلید و اول
 اتباع که بدین گوید هر یکی ازین فریق فریق دیگر را و اکابر و سلف او را که تقلید و اتباع وی میکنند و نیست این اول بگیرند
 که شکست در اسلام حفظنا الله سبحانه و تعالی عن سوء القول و العمل آنرا آنجمله است که چون نزدیک شود در زمان بسیار شود
 پوشیدن طلیسان بسیار شود تجارت و بسیار شود مال و تعظیم کرده شود صاحب مال خود و بسیار شود مال
 سلطان یعنی شرط و باشد امارت کوه گان و کثرت زنان و جو پادشاه و کمی مکیال و میزان روه الطبرانی و احکام عن ابی
 و اشاعه گفته کمی کردن در کلب و وزن و ذراع از کبار است قال تعالی و ان لم یفقهوا لغیر ذلک الا لواعی الناس یعنی در غریب
 زیاد استانند و در فرود سخن کم دهند و آنرا آنجمله است که متمثل شود شیطان بصورت مرد و بیاید نزد قوم و بگوید ایشان سخن
 دروغ پس متفرق شود قوم و مردی گوید شنیدم مردی را که می شناسم روی او و نمیدانم نام او که چنین میگفت روه مسلم فی
 مقدمه صحیح عن ابن مسعود و آنرا آنجمله است که در دریا شیا طین اند در زندان کرده شد بسته است آنها را سلیمان علیه السلام
 نزدیک است که بیرون آیند و بخواهند بر مردم قرآن را روه اسم عن ابن عمر و آنرا آنجمله است که چون نزدیک شود زمان و پسر
 مردی سگ را بهتر باشد او را از اینکه پسر و پسر خود را و توقیر کرده نشود کبیر ایشان و رحم برده نشود صغیر ایشان و
 بسیار شود اولاد زنا تا آنکه زنا کند مرد با زن بر شاه راه پوشند چرم گوسفند بردهای گرگان افضل ایشان در آن زمان
 مداین باشد اخرجه الطبرانی و احکام عن ابی ذر و اشاعه گفته مراد پوستیدن پوست گوسفندان آنجمله است که نرم کنند
 گفتگو و خوب نمایند کار را بطور ریاء و مدایش و لهائی ایشان مانند گرگان باشد در درندگی در برابر چو گوسفند
 در قبا چو گرگ مردم در و آنرا آنجمله است که باشد فاحشه در کبار شما و ملک صغار شما و علم در زوال شما و مدانیت در حیا
 شما روه احمد و ابن ماجه عن انس و آنرا آنجمله است که چون متقارب شود زمان تنقیه کند موت خیار است مرا چنانکه می چسبند
 یکی از شما بطریق بیچنان موت بنگار از عالم ببرد آنچه مرزی عن ابی هریره و آنرا آنجمله است که تطاول کنند
 مردم در بنیان و در روی چون بهیسی پیاده بیان بر بندگان چنانند گان گوسفندان را که درازی میکنند در بنیان و پسر
 مکران با شنید ساعت روه السنبلان عن عمر و اشاعه گفته و این وقتی شود که بسیار گردد مالهای ایشان و محمد
 گردد و جانت ایشان و نباشد با برادری زمت جز بنازیر که در آنوقت مشتغل نباشند بعبادت و نه بعلم و نه
 بعبادت تهی گویم نیست آنوقت که غلبت مل عالم مشتغل اند در بنیان و طلب جاه و مال و محروم اند از علوم و عبادات

